

based on the text of

سنگی بر گوری

A Stone on A Grave (1981)

by

جلال آل احمد

Jalâl Âl-e Ahmad (1923–1969)

designed by

Michael Craig Hillmann

compiled by

Aziz Atai-Langrudi

revisions by

Behrad Aghaei

Note: After completing each unit, readers can resolve remaining questions about meaning in the unit's text by consulting the text's English translation in Jalal Al-e Ahmad's *A Stone on a Grave*, translated from the Persian by Azfar Moin (Costa Mesa, CA: Mazda Publishers, 2008).

آنچه گذشت

نویسنده و همسرش بچه‌دار نمی‌شوند. علت، کمبود و ضعف اسپرم‌های او است. آن‌ها معالجه را ادامه می‌دهند، اما، نتایج معالجات مایوس‌کننده است. بچه‌دیگران را هم به فرزند قبول نمی‌کنند. نویسنده، همسرش را هم درگیر معالجه می‌کند. دکتر تشخیص می‌دهد توموری در رحم او است که باید جراحی بشود. شوهر در جریان عمل حضور دارد و از وضعیت و صحنه عمل آنقدر احساس توهین می‌کند که معالجات پزشکی را بکلی رها می‌کند و می‌رود سراغ دوا و درمان خانگی.

خلاصه متن بخش نهم

در جریان معالجات خانگی، نویسنده و همسرش مجبور می‌شوند کارهایی بکنند که تا آن موقع نکرده بودند. آن‌ها تحمل کارهای احمقانه دوا و درمان خانگی را ندارند. پس، دوباره می‌روند سراغ دکترها. بنظر نویسنده، دکترهای امروزی خیلی با جادوگرهای قدیمی فرق ندارند.

لغات	
difference	فَرْق
uterus	رَحِم
weakness - weak	ضَعْف - ضَعِيف
act(ion), operation (medical)	عَمَل
cause, reason	عِلَّت ج. عِلَل
scene	صَحْنَه
to accept, to approve	قَبُول كَرْدَن
to be present	حُضُور دَاشْتَن
surgery	جِرَاحِي
matter, affair	جَرِيَان
situation	وَضْعِيَّت
result	نَتِيجَه ج. نَتَاجِج
time, moment	مَوْعِج
to be obliged, to have to	مَجْبُور شَدَن
disappointing, discouraging	مَایُوس كُنَنده
to discern, to diagnose	تَشْخِيص دَاَدَن
insult - insulting	تَوَهِيْن - تَوَهِيْن آمِيْز
to feel, to sense	اِحْسَاس كَرْدَن
to continue (vt)	اِدَامَه دَاَدَن
endurance, toleration, forbearance	تَحْمَل
to release, to let go, to abandon	رَهَا كَرْدَن
foolish, stupid (thing/action)	اَحْمَقَانَه
completely, wholly	بِكَلِي
in the view/opinion of	بِنَظَر
as (one's own) offspring	بِه فرزندِي
magician, sorcerer	جَادُوْگَر
involved - involvement	دَرگِيْر - دَرگِيْرِي
home remedy	دَرْمَان خَانِكِي
medicine	دَوَا
on the trail of, seeking	سُرَاغ
old-fashioned, ancient	قَدِيْمِي
medical therapies	مُعَالَجَاتِ پِيْزِشْكِي

و ما که آمدیم تجریش و نزدیک قبرستان این چهار طاقی را ساختم
چه وسوسه‌ها کردند زخم را که:

– ای بابا. ده قدم راه که بیشتر نیست. يك توك پامی‌گذاری و بر
می‌گردی. تنها که نمی‌گذاریمت.

- ۵ و پیش از بسته شدن قبرستان دیگرجوری شده بود که هر وقت
صدای لاله‌الاله از توی کوچه بلند می‌شد من بجای یاد آخرت بیاد زنهایی
می‌افتادم که حالا چله بری خواهند کرد. و به نوائی خواهند رسید. کمترین
فایدهٔ مرگ! اما زخم عاقبت نرفت که نرفت. اما مزاده بی‌سر را رفت. یعنی
به مادرم گفت که رفته. و شوش را با هم رفتیم. و اصلا همین جوری شد
که شوش را دیدیم. این آدمهای قرن بیستمی! و بعد هم پزها که:
- ۱۰ – بله. ستونهای آپادانای شوش کجا و مال تخت جمشید کجا....
و چه دخمه‌ای! گود و تمیز و رنگ خورده. و زنهای عرب از بیخ
حلق دعا خوانان. و هیچ زیارت نامه‌ای. یا اذن دخولی. و بی‌پله و
سرازیر. و توی کوچه مگس‌ها روی طبق خرما ورقه‌های سیاهی کشیده. و
توی پسکوچه‌ها دنبال بت مفرغی یا نگین یا سکه‌ای پرسیه زنان و گنبد
۱۵ دانیال نبی درست همچون خوانچه‌های بزرگ نقل که یزیدیها در دکانهای
شیرینی فروشی برای شب عید می‌بندند و سنگینی قلعهٔ فرانسویها بر سر
شهر گرمزده، و شاور چون ماری ترسان و گریزان و دور دانیال نبی
پیچ و تاب خوران و دو تومان کف دست هریک از بچه‌های راهنما. و چه
گرمائی و چه خاکی! وجستجوی قهوه‌خانه آنروز خیلی جدی‌تر بود تا
۲۰ جستجوی سنت و تاریخ و تخم و ترکه. و ناهار ماست و نیمرو. و راستی
چرا دانیال نبی چنین شهرتی به هم رسانده؟ هم میان اعراب و هم میان
فارس‌ها! یعنی چون در جلوگیری از آن کشتار به‌استرومردخای کمکی
کرده؟ یا یعنی تاسی به بنی‌اسرائیل که از دوازده سبط چنین دنیا را پر

کرده‌اند؟ یا یعنی مستمسکی برای دوام رفت و آمد به بلخی یا بخارائی که ۲۵
در ببحوحه قدرت خود ... به هر صورت نمی‌دانم چرا آن روز هوس کردم
قلیان بکشم. عین عربها. و ناهار ماست و نیمرو. و سفیده تخم‌ها نبسته و
نطفه‌ها نمایان!

اصلاً بدی کار این بود که درین قضیه هیچکاری را تا آخرش نرفتم.

۲۰ عوامانگی دواهای خانگی وقتی ظاهر می‌شد که از تکرار بیهوده اعمال جادو
جنبل مانند بجان می‌آمدم. راستش حوصله‌ام سر می‌رفت. عین دعائی که
چهل بار باید خواند. در چنین مواقعی من همیشه وسوسه می‌شده‌ام که
آخر چرا با سی و هشت بار نشود؟ و مگر چه فرقی هست میان این دو
عدد؟ حتی اگر غرض دوام در کاری باشد. و یادم نیست بار سی و دوم
بود یا سوم که زدم زیرش. یعنی يك روز دنگم گرفت که بینم با نطفه‌ها ۲۵
می‌شود نیمرو درست کرد یا نه. سر زخم را دور دیدم و کیله آن روز را
ریختم توی تابه. و چه نیمرویی! آب دماغی سفت‌تر شده. مایه‌ای از
سفیدی در آن دویده و بی‌مزه. بضرب فلغل و نمک هم نتوانستم بخورم.
اما بگمانم در وضع پائین تنه گربه‌ها اثر کرد. چون آن سال يك دفعه
بیشتر از معهود بچه گذاشتند. و نه روی انبار هیزم. بلکه دور از نظر ما ۴۰
و توی سوراخ سمبه‌های شیروانی که دست جن هم بهشان نمی‌رسید. و چه
عذابی کشیدیم تا دکشان کردیم. آخر من هیچوقت تحمل حیوانات خانگی
را نداشته‌ام. بی تخم و ترکه‌های دیگر را می‌شناسم که کفتر بازی می‌کنند
یا قناری و میمون و سگ و طوطی نگه می‌دارند. یکی دیگر را هم می
شناسم که يك اطاق گربه داشت. درست يك اطاق. خودش هم عددش را ۴۵
فراموش کرده بود. و ظهر به ظهر يك مجموعه غذا برایشان می‌گذاشت که
دورش می‌نشستند و چه تماشائی. و چه کثافتی! من فقط به گنجشک‌ها
علاقه دارم که يك مرتبه حیاط را پر از سر و صدا می‌کنند و بعد يك مرتبه
معلوم نیست از چه می‌ترسند و پچ و پچ کنان توطئه‌ای، و بعد می‌پرند.
و بعد به ماهی‌های حوض که نه به وقاحت سگ و گربه می‌رینند و نه باری ۵۰

روی دوش خاکند و اصلاً از جنس دیگرند و در دنیائی دیگر. و نشستن سر حوض و تماشای حرکت نرم و تندشان و زیر و بالا رفتن‌هاشان و تحول رنگشان و فصل تخم ریزیشان و ریشه شدن نرها دنبال ماده‌ها و بعد بچه ماهیها... عجب! شده‌ام عین پدرم. خدا بیامرزد چه علاقه‌ای به ماهیها داشت. رها کنم.

۵۵

بعد از این قضایا باز راه افتادیم و رفتیم سراغ اطبا. به تلافی آن حماقت‌ها. یعنی حالا که فکرش را می‌کنم می‌بینم لابد اینطور بوده است. با مکش مرگ مایی آنها دمار از روزگار عوامانگی‌ها در می‌آوردیم. و این جووری دو سال دیگر شدم مشتری اطبا. و این بار همه بار را خودم به تهایی به دوش کشیدم. آن تجربه لوله تخمدان برای هفت پشتمان – ۶۰ پستی که در کار نیست هفت جدمان کافی بود. ولی آن چه مسلم است این که بی تخم و ترکه ماندن ما دکان هیچ دکتر بعد از این را کساد نکرده است. و راستی که من یکی به اندازه هفت پشتم نان بهشان رسانده‌ام. که راستی حیف نان! بله. اطبا را می‌گویم. و اصلاً ببینم ... نکند این نفرتی که از آنها داری خود معلول ... بله. فروید بازی کنیم. سر خوردن از ۶۵ واقعیت و آزمایش میکروسکپی و بی‌اثر بودن پانگادوئین و ویتامین آ و تستوویرون مایه بیزاری از این دلالت‌های واسطه شده. حتماً. دست‌کم تأثیر که دارد. طلب کار هم که نباشی و تنها همچون گدائی شش سال در خانه‌ای را بزنی و جوابت را ندهند، ناچار حق داری نسبت به آن خانه و صاحبش و برو بیایش کینه بورزی و نفرت. و نفرینشان کنی. گاهی به ۷۰ زبان جاکش‌ها و گاهی به زبان گداها. و نه من گدا بوده‌ام و نه آنها در خانه را بسته بوده‌اند. درها باز و قیافه‌ها خندان و همه چیز پر از زرق و برق و در هر جمله‌ای هزار امید. اما جواب؟ بی‌جواب. عین جادوگرهای عهد دقیانوس. يك اسم نامأنوس – پانگادوئین – يا يك ورد. – پنی سینو تراپی! و يك عمل نامأنوس. – در آوردن تومور! من اگر خیلی ۷۵ همت کنم برای اطبا همان قدر ارزش قائلم که قبیلۀ دماغ پهن‌های برنئو

نسبت به جادوگرشان. ولی این جادوگرهای قرتی از فرنگ برگشته در
قبیلهٔ دنده پهن‌هایی مثل من زندگی می‌کنند. و در تهران. نه در برنئو.
و تازه خیلی از آنها را من یک به یک شناخته‌ام.

ددر dadar (۱). ۱. (کودکانه) بیرون از خانه؛
گردش: به بچه‌اش می‌گفت: امروز می‌بزمتم ددر. ۲.
(گفتگو) (مجاز) جای ول‌گردی یا خوش‌گذرانی:
دختران به‌هوای رفتن حمام به ددر و این‌طرف و آن‌طرف
می‌روند. (← شهری ۲/۳۴) ۵ وقتی شهرام را زاید،
یوآش یوآش شروع کرد به ددر رفتن. (گلاب‌دره‌ای ۵۲)

- 1 Did the narrator's wife go to the "Headless Imâmzâdeh"? (line 8)
- 2 How does the narrator characterize home and folk remedies? (ll. 30–31)
- 3 The writer could not eat "the egg sperm omelet." Who did he give it to? (l. 39)
- 4 Did the narrator ever keep pets at home? (ll. 42–43)
- 5 Name the two kinds of animals the narrator loved to watch. (ll. 47, 50)
- 6 What would fascinate the narrator when he watched fish in the pond? (ll. 52–53)
- 7 Does the narrator involve his wife in medical treatments when he starts taking them this time? (ll. 59–60)
- 8 Who does the narrator compare modern doctors with? (ll. 76–77)
- 9 In the writer's opinion, what do modern doctors and old tribal medicine men have in common? (ll. 75–76)
- 10 Why does the writer believe that "one has the right to hate" doctors? (ll. 68–70)

مَتْنِ بَخْشِ نُهْمِ بَا اَعْرَابِ

و ما که آمدیم تجریش و نزدیکِ قَبْرِستانِ این چهار طاقی را ساختیم
چه و سوسه‌ها کردند زخم را که:

– ای بابا. ده قدم راه که بیشتر نیست. يك توكِ پامی گذاری و بر
می‌گردی. تنها که نمی‌گذاریمت.

- ۵ و پیش از بسته شدنِ قَبْرِستانِ دیگر جوری شده بود که هر وقت
صدای لاله‌الاله از تویِ کوچه بلند می‌شد من بجایِ یادِ آخِرَتِ بیادِ زنهائی
می‌افتادم که حالا چله بُری خواهند کرد. و به نوائی خواهند رسید. کمترین
فایدهٔ مرگ! اما زخمِ عاقبتِ نرفت که نرفت. امامزاده بی‌سر را رفت. یعنی
به مادرم گفت که رفته. و شوش را با هم رفتیم. و اصلاً همین جوری شد
که شوش را دیدیم. این آدمهای قرن بیستمی! و بعد هم پُزها که:
۱۰ – بله. ستونهای آبادانای شوش کجا و مالِ تختِ جمشید کجا....

- و چه دَخْمه‌ای! گود و تمیز و رنگ خورده. و زنه‌های عَرَبِ از بیخ
حَلَقِ دُعا خوانان. و هیچ زیارت‌نامه‌ای. یا اذنِ دُخولی. و بی‌پله و
سَرازیر. و تویِ کوچه مگس‌ها رویِ طَبَقِ خُرما و رَقه‌های سیاهی کشیده. و
تویِ پسکوچه‌ها دُنْبَالِ بُتِ مِفرغی یا نِگین یا سِگه‌ای پَرسه زنان و گُنبدِ
۱۵ دانیالِ نبی درست همچون خوانچه‌های بزرگِ نُقل که یزیدی‌ها در دُکانه‌های
شیرینی فروشی برای شبِ عید می‌بندند و سنگینیِ قلعهٔ فرانسویها بر سرِ
شهرِ گرم‌زده، و شائور چون ماری ترسان و گریزان و دورِ دانیالِ نبی
پیچ و تاب خوران و دو تومان کفِ دستِ هریک از بچه‌های راهنما. و چه
گرمائی و چه خاکی! و جُستجوی قَهوه‌خانه آنروز خیلی جدی‌تر بود تا
۲۰ جُستجوی سُنّت و تاریخ و تخم و ترکه. و ناهار ماست و نیمرو. و راستی
چرا دانیالِ نبی چنین شَهرتی به هم رسانده؟ هم میانِ اعراب و هم میانِ
فارس‌ها! یعنی چون در جلوگیری از آن گُشتار به‌آسترومردخای کمکی
کرده؟ یا یعنی تَأَسّی به بنی‌اسرائیل که از دوازده سِبَطِ چنین دنیا را پُر

کرده‌اند؟ یا یعنی مُسْتَمْسِکِی برای دوام رفت و آمد به بلخی یا بخارائی که ۲۵
در بُجْبُوْحَهٗ قُدْرَتِ خود ... به هر صورت نمی‌دانم چرا آن روز هَوَسِ کردم
قَلِیَانِ بکشم. عَیْنِ عَرَبِهَا. و ناهار ماست و نیمرو. و سفیدهٔ تخم‌ها نبسته و
نُطْفَه‌ها نمایان!

اصلاً بدی کار این بود که درین قضیه هیچکاری را تا آخرش نرفتم.

عَوَامَانِگِی دَوَاهِی خانگی وقتی ظاهر می‌شد که از تکرارِ بیهودهٔ اعمال جادو ۲۰
جَنَبَلِ مانند بجان می‌آمدم. راستش حوصله‌ام سر می‌رفت. عَیْنِ دُعَائِی که
چهل بار باید خواند. در چنین مواقعی من همیشه وَسُوسَه می‌شده‌ام که
آخر چرا با سی و هشت بار نشود؟ و مگر چه فرقی هست میان این دو
عَدَد؟ حَتّٰی اگر غَرَضِ دَوَامِ در کاری باشد. و یادم نیست بارِ سی و دوم
بود یا سوم که زدم زیرش. یعنی یك روز دَنگَم گرفت که بینم با نُطْفَه‌ها ۲۵
می‌شود نیمرو درست کرد یا نه. سر زخم را دور دیدم و کیلهٔ آن روز را
ریختم توی تابه. و چه نیمرویی! آبِ دماغی سفت‌تر شده. مایه‌ای از
سفیدی در آن دویده و بی‌مزه. بِضَرْبِ فِلْفِلِ و نَمَكِ هم نتوانستم بخورم.
اما بگمانم در وضع پائین تنهٔ گربه‌ها اثر کرد. چون آن سال یك دفعه
بیشتر از مَعْهُودِ بچه گذاشتند. و نه روی اَنبَارِ هِیْزَمِ. بلکه دور از نَظَرِ ما ۴۰
و توی سوراخ سُمبَه‌های شیروانی که دستِ چن هم بهشان نمی‌رسید. و چه
عَذَابِی کشیدیم تا دَکِشَانِ کردیم. آخر من هیچوقت تَحْمَلِ حیواناتِ خانگی
را نداشته‌ام. بی تخم و تَرکَه‌های دیگر را می‌شناسم که کَفْتَرِ بازی می‌کنند
یا قَنَارِی و میمون و سگ و طوطی نَگِه می‌دارند. یکی دیگر را هم می
شناسم که یك اَطَاقِ گربه داشت. دُرُسْتِ یك اَطَاقِ. خودش هم عَدَدَش را ۴۵
فراموش کرده بود. و ظُهْر به ظُهْر یك مَجْمُوعَه غذا برایشان می‌گذاشت که
دورَش می‌نشستند و چه تَمَاشَائِی. و چه کِشَافَتِی! مَن فَقَطْ به گُنْجِشْک‌ها
عَلَاقَه دارم که یك مَرْتَبَه حِیَاطِ را پُر از سَر و صَدَا می‌کنند و بَعْدِ یك مَرْتَبَه
معلوم نیست از چه می‌ترسند و پِچ و پِچِ کَنَانِ توطئه‌ای، و بَعْدِ می‌پَرند.
و بَعْدِ به ماهی‌های حوض که نه به وِقَاحَتِ سَگ و گربه می‌ریزند و نه باری ۵۰

روی دوشِ خاکند و اصلاً از جنسِ دیگرند و در دنیائی دیگر. و نشستن
سرِ حوض و تماشای حرکتِ نرم و تندیشان و زیر و بالا رفتن‌هاشان و
تحوُّلِ رنگشان و فصلِ تخم ریزیشان و ریشه شدنِ نرها دُنبالِ ماده‌ها و
بعد بچه ماهیها... عَجَب! شده‌ام عینِ پدرم. خُدا بیامُرز چه علاقه‌ای به
ماهیها داشت. رها کنم.

۵۵

بعد از این قضا یا باز راه اُفتادیم و رفتیم سُرَاغِ اَطِّبَا. به تلافی آن
حِمَاقَت‌ها. یعنی حالا که فِکَرش را می‌کنم می‌بینم لا بُد اینطور بوده است.
با مَکْشِ مَرگِ مایی آنها دَمار از روزگارِ عوامانگی‌ها در می‌آوردیم. و این
جوری دو سالِ دیگر شدم مُشْتَریِ اَطِّبَا. و این بار همهٔ بار را خودم به
تنهایی به دوش کشیدم. آن تجربهٔ لولهٔ تُخمدان برای هفت پُشْتِمَان – ۶۰
پُشْتی که در کار نیست هفت جَدَمَان کافی بود. ولی آن چه مُسَلَّم است این
که بی تخم و تَرگه ماندن ما دُکَّانِ هیچ دُکُتُر بعد از این را کِسَاد نکرده
است. و راستی که من یکی به اندازهٔ هفت پُشْتَم نان بهشان رسانده‌ام. که
راستی حَیْفِ نان! بله. اَطِّبَا را می‌گویم. و اصلاً ببینم ... نکند این نِفَرْتی
که از آنها داری خود مَعْلُول ... بله. فِرْوید بازی کنیم. سَر خوردن از ۶۵
وَاقِعِیَّت و آزمایشِ میکروسکپی و بی‌اثر بودنِ پانگادوئین و ویتامین آ و
تست‌وویرون مایهٔ بی‌زاری از این دلّالهای واسطه شده. حَتْمًا. دستِ کَم
تأثیر که دارد. طَلَب‌کار هم که نباشی و تنها همچون گِدائی شش سال در
خانه‌ای را بزنی و جَوَابَت را ندهند، ناچار حَق داری نِسَبَت به آن خانه و
صاحبش و برو بی‌ایش کینه بَرزنی و نِفَرَت. و نِفَرینشان کنی. گاهی به ۷۰
زبان جاکش‌ها و گاهی به زبان گداها. و نه من گدا بوده‌ام و نه آنها در
خانه را بسته بوده‌اند. درها باز و قیافه‌ها خندان و همه چیز پُر از زَرَق و
بَرَق و در هر جُمَله‌ای هزار اُمید. اما جواب؟ بی‌جواب. عینِ جادوگرهای
عَهْدِ دَقِیانوس. یك اسمِ نامانوس – پانگادوئین – یا یك وِرْد. – پنی
سینو تراپی! و یك عملِ نامانوس. – در آوردنِ تومور! من اگر خیلی ۷۵
هِمَّت کنم برای اَطِّبَا همان قَدَر آرزشِ قائم که قبیلهٔ دَمَاغ پهن‌های بُرِنُو

نسبت به جادوگرشان. ولی این جادوگرهای قرتی از فرنگ برگشته در
قبیله دنده پهن‌هایی مثل من زندگی می‌کنند. و در تهران. نه در بُرنسو.
و تازه خیلی از آنها را من یک به یک شناختم.

افیون 'afyun [معر. از یون.] (ا). ۱. تریاک (میر. ۱)

→ باعث راندن اهل درد به جانب بنگ و افیون می‌شود.
(مینوی ۴۴۲) ○ گردان گردند پیش میر به میدان / سست
چو مستان که خورده باشند افیون. (فرخی^۱ ۲۸۹) ۲.
(مجاز) هر نوع ماده مخدر.

افیون زده 'a-zad-e [معر. فا. فا.] (صمد.) (قد.)

آن‌که افیون در او اثر کرده است: آخ آخ کز می
مستیم / افیون زده و خواب و سستیم. (اشعار مطبوعاتی:
از صیباتا ۳۱/۲)

افیونی 'afyun-i [معر. فا.] (صمد.) (منسوب به افیون)

تریاک (میر. ۲) →: اوضاع کشور ایران در این ایام
مانند مزاج الکلی‌ها و افیونی‌ها بود. (مستوفی ۶۴۸/۳)

لغات و اصطلاحات

to fancy	دنگ کسی گرفتن	permission	اِذْن
string	ریسه	physicians	أَطْبَا (جمع طَبِيب)
dazzling glare, gaudiness	زَرَق و بَرَق	idol	بُت
to deny (s.t.)	زیر چیزی زدن	to attain material success	به نوا رسیدن
tribe, the twelve tribes of Israel	سبط	to whisper, to jabber	پِچ و پِچ کردن
from time immemorial	عَهْد دَقِیَانوس	to prowl, hang around	پَرسه زدن، پلکیدن
from time immemorial	عَهْد شاه و زوزک	to twist	پیچ و تاب خوردن
clan, tribe	قَبیله، طایفه	recompense, retaliation	تَلافی
issues	قضایا (جمع قَضِیه)	plot	توطئه
common	مُشْتَرِك	sorcerer, magician	جادوگر
agreed, promised	مَعْهُود	bewitchment	جادو جنبل
bronze	مَفْرَغ	search(ing)	جُستجو
attention seeking	مَكْش مَرگ ما	to lose temper, to be bored	حوصله سر رفتن
fly	مگس	may-god-forgive	خدا بیامرزد
to curse	نفرین کردن	large wooden tray	خوانچه
shamelessness	وقاحت	Zoroastrian tomb tower	دخمه
shameless	وَقِیح	to expel	دَاک کردن
seven generations	هفت پُشت	broker, middle-man, go between	دلال

وسواسی vasvās-ī [ع-ف.] (ص)

نسب. کسی که دارای وسواس (م.ه) است؛ مردد، دودل.

وسوسه vasvasa (-e) [ع. وسوسة]

- ۱- (مص.م) ایجاد کردن امری بی نفع -
 یا مضر در ضمیر کسی. ۲- (ج) امری
 بی نفع یا مضر که نفس شخص یا شیطان
 در ضمیر کسی ایجاد کند؛ نیروی درونی
 محرك انسان ببدی؛
 در راه عشق و وسوسه اشرف من پس است
 پیش آید و گوش دل به پیام سروش کن! (حافظ. ۲۷۵)

ج. وسواس.

پرسش و پاسخ

- ۱- راوی چرا از درمان‌های خانگی عصبانی می‌شد؟
- ۲- معالجات راوی رویهم چند سال طول کشید؟
- ۳- راوی و پدرش از کدام حیوان بیشتر از همه خوششان می‌آمد؟
- ۴- راوی از صدای لاله‌الاله‌الله به یاد چه می‌افتاد؟
- ۵- وقتی راوی از دواهای خانگی نتیجه نگرفت، چه کار کرد؟

درک متن

- ۱- کدامیک از تیترهای زیر برای این درس مناسب‌تر است
() مراسم چله‌بری
() سفرنامه شوش
() بیهودگی درمانهای خانگی
() شباهت میان درمانهای خانگی و درمانهای حرفه‌ای
- ۲- بنظر راوی دکترهای امروزی با جادوگرهای عهد دقیانوس از چه نظر شبیهند؟
() پانگادوئین و در آوردن تومور
() بکاربردن اسم‌ها و عمل‌های نامانوس
() دماغ و دنده‌های پهن
۳- راوی بار چندم چله بُری را قطع کرد؟
() سی و هشتم
() سی‌ام
() سی و دوم یا سوم
۴- اصطلاح "دنده پهن" یعنی
() نادان
() بی‌غیرت
() کسیکه دنده‌های پهن دارد
- ۵- حالا دیگر راوی از دکترها بدش می‌آمد چون
() خیلی فروید بازی می‌کردند.
() نتوانستند معالجه‌اش کنند و به او امید دروغی می‌دادند.
() خیلی به سر و وضع خودشان می‌رسیدند.

مترادف و متضاد

متضاد کلمه ستون الف را در ستون ب پیدا کنید و آن را در جای تعیین شده بنویسید .
يك نمونه داده شده است .

الف		ب
۱- شهرت	_____	پر رونق
۲- سرازیر	_____	مدرن
۳- گَسَاد	_____	یقین
۴- نامانوس	_____	دعا
۵- عَهْدِ بوقی	_____	شُل
۶- زِبَر	_____	انکار کردن
۷- گمان	_____	آشنا
۸- نفرین	_____	گمنامی
۹- سفت	_____	کثیف
۱۰- تَمیز	_____	سربالا
۱۱- زیرش زدن <-----	_____	انکار کردن
		نرم

مترادف کلمه ستون الف را در ستون ب پیدا کنید و آن را در جای تعیین شده بنویسید .
يك نمونه داده شده است .

الف		ب
۱- تَأْسَى	_____	معروفیت
۲- مَسْتَمْسِك	_____	راه و روش
۳- عوامانگی	_____	زمینه چینی
۴- شهرت	_____	بی رگ
۵- تَلَاْفَى	_____	تقلید
۶- سُنَّت <-----	_____	زحمت
۷- توطئه	_____	راه و روش
۸- کیله	_____	پیما نه
۹- دك کردن	_____	ابتدال
۱۰- دنده پهن	_____	بها نه
۱۱- عذاب	_____	جبران
		دفع کردن

تمرین جانشینی

به جای کلمه‌های برجسته از کلمات داده شده استفاده کنید :

۱- نمی‌دانم چرا آن روز **هوس کردم** قلیان بکشم.

دنگم گرفت

ویرم گرفت

دلم خواست

۲- چه عذابی کشیدیم تا **دکشان کردیم**.

بیرونشان کردیم.

از شرشان خلاص شدیم.

ردشان کردیم

۳- من یکی به اندازه هفت پشتم **نان بهشان رسانده‌ام**.

پول بهشان داده‌ام

کمکشان کرده‌ام

خرجشان کرده‌ام

۴- اصلاً **بدی کار** این بود که در این قضیه هیچکاری را تا آخرش نرفته‌ام.

مشکل کار

مسأله

نکته

۵- اما **بگمانم** در وضع پائین تنه گربه‌ها اثر کرد.

فکر می‌کنم

خیال می‌کنم

حدس می‌زنم

درست یا غلط

- ۱- سیمین و جلال بعد از شرکت در مراسم چله‌بری به شوش میروند.
- ۲- نویسنده در تمام مدتی که در شوش است غرق در نشانه‌های سنت و تاریخ است.
- ۳- بنظر نویسنده دستورالعمل‌های خانگی از منطق خاصی پیروی میکنند.
- ۴- راوی از میان تمام حیوانات به گنجشکها بیشتر علاقه دارد.
- ۵- راوی به ماهیها نیز علاقه دارد چون بنظرش زیبا هستند.
- ۶- راوی به شدت از اطبا متنفر است.

نکته دستوری

کاربرد کلمه «توانستن»:

- ۱ - مگر می‌توان کسی را پیدا کرد که در این قضیه امائی هم بگوید؟ (۱۵)
- ۲ - تو شهر، بچه‌ها، توی خانه‌های فسقلی نمی‌توانند بولند. (۲)
- ۲ - می‌توانستیم بنشینیم و باد به غبغب بیندازیم و قیافه بزمرد بگیریم که... (۲)
- ۴ - اما من هرچه فکرش را می‌کنم نمی‌توانم بفهمم. (۴)
- ۵ - خیال می‌کنید می‌توانست تحمل بکند؟ (۴)
- ۶ - عین او نمی‌توانستم قضیه را به سرنوشت احاله کنم. (۴)
- ۷ - بعد که توانسته‌ام روی ته جیبم راه بروم دَدَر رفته‌ام... (۴)
- ۸ - يك زن و شوهر... چطور می‌توانند بی‌تخم و ترکه بمانند. (۵)
- ۹ - آخر ما با همین درآمد فعلی می‌توانسته‌ایم تا سه چهار تا بچه را بپروریم. (۵)
- ۱۰ - حالا که نمی‌توانی سربپیچی پس چرا تعاون اجتماعی را مسخره می‌کنی؟ (۶)
- ۱۱ - من که نمی‌توانم تخم و ترکه داشته باشم چرا این مکانیسم را تحمل کنم؟ (۶)
- ۱۲ - اما زنم که نمی‌توانست این را ببیند. (۷)
- ۱۳ - جوری نبود که بتوانم خودم را رها کنم یا او را. (۷)
- ۱۴ - بضرب فلفل و نمک هم نتوانستم بخورم. (۹)

تبدیل‌ها

- زمان درست مصدر داخل پرانتز هر جمله را در جای خالی بنویسید:
- ۱- اصلاً بدی‌کار من این بود که در این قضیه هیچکاری را تا آخرش — (نرفتن).
 - ۲- خدا بیامرزد، پدرم، چه علاقه‌ای به ماهی‌ها — (داشتن).
 - ۲- گربه‌ها در آن سال يك دفعه بیشتر از معهود بچه — (گذاشتن).
 - ۴- چه عذابی — (کشیدن) تا دکشان کردیم.
 - ۵- سرِ زخم را دور — (دیدن) و کیلهٔ آن روز را ریختم توی تابه.